

کلام امام خمینی:

حضرت امام در واجب کفایی می فرمایند که واجب کفایی یک نوع نیست تا همه آنها را به یک نحوه بدانیم. ایشان

ابتدا می نویسند:

«ینقسم الواجب إلى عینی و کفائی، و هذا ممّا لا إشکال فيه. إنّما الکلام فی الفرق بينهما:

فقيل: لا فرق بينهما إلاّ فی المکلف به، فإنّ الکفائی متعلّقه نفس الطبيعة، و العینی [الطبیعة] مقیّده بمباشرة کلّ

مکلف بالخصوص. و قيل: إنّ الفرق فی المکلف - بالفتح - فإنه فی العینی کلّ الآحاد مستغرقا، و فی الکفائی

صرف وجود المکلف.»^۱

توضیح:

۱. گفته شده است که فرق بین واجب کفایی و عینی آن است که:

۲. فرق در مکلف به: در واجب عینی، امر تعلق گرفته است به طبیعت مکلف به در حالیکه مقید است به اینکه

هر مکلف خودش بالمباشرة انجام دهد. در حالیکه در واجب کفایی امر به طبیعت تعلق گرفته است [قول

مرحوم بروجردی = فرض هفتم]

۳. فرق در مکلف: در واجب عینی به تک تک مکلفین تعلق گرفته است و در واجب کفایی به صرف الوجود

[فرض پنجم].

حضرت امام سپس می نویسند:

«و التحقیق: إنّ للکفائیّ صورا: منها: ما لا يمكن له إلاّ فرد واحد، کقتل المرتدّ. و منها: ما يمكن، و حينئذ: تارة:

کون المطلوب فيه فردا من الطبيعة، و أخرى: يكون صرف وجودها. فعلى الأول: إمّا أن يكون الفرد الآخر بغوضا،

أو لا يكون مبغوضا و لا مطلوبا. لا يمكن أن يكون المکلف جميع المکلفين فى الصورة الأولى، فإنّ التکليف

المطلق لهم فى عرض واحد بالنسبة إلى ما لا يمكن فيه كثرة التحقّق لغرض انبعاثهم، ممّا لا يمكن. و هذا واضح.

و کذا الحال فى الثانية و الثالثة: فإنّ انبعاثهم و إن كان ممکنا، لكن مع مبغوضيّة الزائد من الفرد الواحد أو عدم

مطلوبيّته، لا يمكن بعثهم إليه، لأدائه إلى البعث إلى المبغوض فى الأولى، و إلى غير المطلوب فى الثانية.

و أمّا الصورة الرابعة: فلازم بعثهم إليه بنحو الإطلاق هو اجتماعهم فى إيجاد الصّرف، و کون المتخلف عاصبا.

و ممّا ذکرنا يظهر: أنّ التکليف بصرف وجود المکلف غير جائز فى بعض الصور، فلا بدّ من القول بتعلّق التکليف

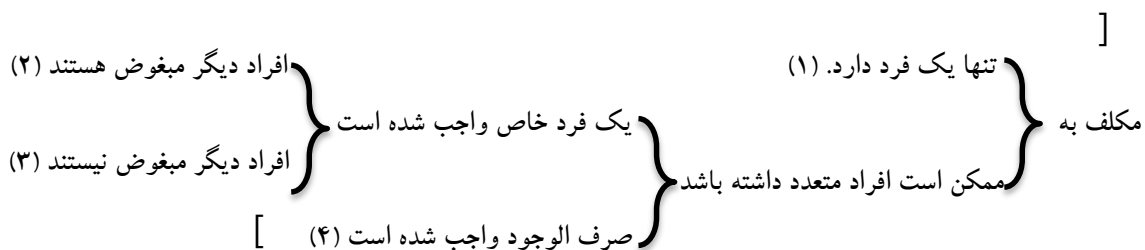
۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول: ج ۲؛ ص ۹۳



فيه بفرد من المكلفين بشرط لا في بعض الصور، و لا بشرط في الأخرى.»^۱

توضیح:

۱. گاهی مکلف به جز یک فرد ندارد مثل «قتل یک مرتد».
۲. ولی گاهی مکلف به، ممکن است که بیش از یک فرد داشته باشد:
۳. در فرض دوم: گاه مطلوب یک فرد از طبیعت است و گاه مطلوب صرف وجود طبیعت است. [یعنی گاهی «یکی» مطلوب است و گاهی چه یکی و چه بیشتر].
۴. و در فرض اول گاه فرد دیگر مبعوض است و گاه نه مطلوب است و نه مبعوض.



۵. در فرض (۱)، تکلیف به همه ممکن نیست چراکه نمی توان به افراد متعدد در عرض هم نسبت به چیزی که امکان کثرت ندارد، تکلیف کرد.
۶. در فرض (۲) و (۳)، اگرچه انبعاث، امکان عقلی دارد ولی چون فرد دیگر مطلوب نیست بلکه چه بسا مبعوض است، نمی توان همه مکلفین را به اتیان عمل بعث کرد.
۷. اما فرض (۴): اگر علی الاطلاق، گروهی را به صرف الوجود امر کردیم، لازمه این امر آن است که همه با هم (به صورت عام مجموعی) این عمل را به جای آورند و اگر کسی در جمع حاضر نشد، گناه کرده است.
۸. با توجه به آنچه آوردیم معلوم می شود که: امر به صرف الوجود در برخی از صورت ها (فرض (۱)، (۲) و (۳)) جایز نیست و لذا در آن موارد یا باید بگوییم در برخی از صورت ها تکلیف به یک فرد به شرط لای از بقیه تعلق گرفته و در برخی از صورت ها، به یک فرد لا بشرط از بقیه.

ما می گوئیم:

در توضیح فرمایش امام لازم است نکاتی را مطرح کنیم:

۱. مکلف به ۳ گونه قابل تصویر است:
الف) «فرد من المكلف به» یعنی تنها یک فرد (و فرد دوم مطلوب نیست بلکه ممکن است مبعوض باشد)
ب) صرف الوجود مکلف به یعنی وجود مکلف به چه یک فرد و چه چند فرد (پس برای آمر محقق شدن

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول؛ ج ۲؛ ص ۹۳



مكلف به است چه در ضمن یک فرد و چه در ضمن چند فرد)

(ج) جمیع افراد مكلف به یعنی همه افراد مكلف به (مثلا لازم باشد تمام روزهای یک ماه رمضان - تمام افراد روز ماه رمضان - را باید روزه بگیرد)

۲. مكلف ۴ گونه قابل تصویر است:

الف) «فرد من المكلف» یعنی تنها یک فرد (یا فرد من المكلفین به شرط لای از بقیه).

ب) صرف الوجود مكلف یعنی مكلف چه یک نفر و چه چند نفر (یا فرد من المكلفین به شرط لای از بقیه)

ج) جمیع المكلفین یعنی همه مكلفین (عام استغراقی)

د) مجموع المكلفین یعنی همه مكلفین با هم (عام مجموعی)

۳. در فروض چهار گونه ای که امام مطرح می کنند:

در فرض (۱): امر به جمیع المكلفین (عام استغراقی) معقول نیست چراکه تعدد مطلوب ممکن است.

در فرض (۱): امر به مجموع المكلفین (عام مجموعی) معقول نیست چراکه اگر همه با هم اقدام به قتل کردند،

استناد قتل به همه ممکن نیست بلکه آنچه واقع شده است از آنها جرح است.^۱

در فرض (۲) و (۳): امر به جمیع المكلفین معقول نیست چراکه فرد دوم مطلوب نیست.

در فرض (۲) و (۳): امر به مجموع المكلفین (عام مجموعی) معقول نیست چراکه واجب دیگر واجب کفایی نیست (چون

اگر یک نفر تخلف کرد، در این صورت عقاب می شود در حالیکه در واجب کفایی عقاب نمی شود)

در فرض (۴): امر به مجموع المكلفین معقول نیست چراکه واجب دیگر واجب کفایی نیست (چراکه اگر یک نفر

تخلف کرد، عقاب می شود در حالیکه در واجب کفایی عقاب نمی شود)

در فرض (۴): امر به جمیع المكلفین معقول نیست چراکه در این صورت واجب دیگر واجب کفایی نیست (چراکه

در این صورت اگر یک نفر مكلف به را نیآورد عقاب می شود)

پس: در هیچ فرضی نمی توان مكلف را جمیع المكلفین یا مجموع المكلفین دانست. اما:

در فرض (۱): (مكلف به قابل تکرار نیست) در این فرض مكلف، «فرد من المكلفین به شرط لا» می باشد چراکه

بعث بیش از یک نفر به ماهیت غیر قابل تکرار معقول نیست.

در فرض (۲) و (۳) نیز مكلف فرد من المكلفین به شرط لا است به همان دلیل که گفته شد.

اما در فرض (۴): چون مطلوب صرف الوجود است و تعدد در آن اشکال ندارد. مكلف، فرد من المكلفین لا بشرط از بقیه است.

حضرت امام سپس به دو اشکال که ممکن است به ایشان وارد شود، اشکال می کنند:

«و ما قيل:- من أن الفرد الغير المعین لا وجود له- حقّ لو قيّد بعنوان غير المعین، و أمّا عنوان فرد من المكلفین فمما له وجود

۱. تنقیح الاصول، ج ۲ ص ۱۸۲ / جواهر الاصول، ج ۳ ص ۴۵۷



فی الخارج، فإن كل واحد منهم مصداقه، و مع ذلك لا يلزم بعث الجميع فی عرض واحد، حتّى يلزم المحذور المتقدم»^۱

توضیح:

۱. ان قلت: مکلف نمی تواند «فرد غیر معین» باشد چراکه این چنین فردی وجود خارجی ندارد و مکلف باید فرد معین خارجی باشد.
۲. می گوئیم: این سخن درست است ولی عنوان «فرد من المكلفین» در خارج وجود دارد و همه مکلفین مصداق آن هستند.
۳. إن قلت: پس همه مکلف هستند و این همان تکلیف به عموم استغراقی است.
۴. از تکلیف به «فرد من المكلفین»، تکلیف در عرض واحد نسبت به همه پدید نمی آید.

ایشان سپس به اشکال دوم پرداخته می نویسند:

«و کذا يجوز التكليف بالفرد المرّد بنحو التخيير، كالتخيير في المكلف به. و ما قيل: من أن المرّد لا وجود له، و لا يجوز البعث التخييري، لا يصغى إليه، ضرورة صحة التكليف التخييري بين الفردين فصاعدا، و لم يكن عنوان الترديد قيدا، حتّى يقال: لا وجود له، و الإشكال العقليّ في الواجب التخييري مرّ دفعه»^۲

توضیح:

۱. اگر بگویند: «فرد مردد» نمی تواند مکلف باشد.
۲. می گوئیم: غلط است زیرا همانطور که می شود مکلف به تخییری باشد، می شود مکلف هم فرد مردد به نحو تخییر باشد.
۳. تردید هم قید نیست تا بگوئیم وجود خارجی ندارد.

ما می گوئیم:

درباره آنچه از حضرت امام خواندیم، ۲ نکته را می توان معروض داشت:

(۱) چرا تکلیف به همه مکلفین در صورتی که غرض تحقق یک فرد از مکلفین است، معقول نیست؟ توجه شود که چنین تکلیفی محال نیست و خلاف حکمت هم نیست.

چراکه: وقتی چنین تکلیفی خلاف حکمت است که در ادامه گفته نشود که اگر یکی انجام داد، لازم نیست بقیه انجام دهند.

إن قلت: شاید بقیه مطلع نشوند و انجام دهند.

قلت: این احتمال در جایی که «احد من المكلفین» مورد خطاب است هم جاری است. (به این بیان که در آنجا هم ممکن است چند نفر اقدام به انجام عمل کنند و از عمل دیگری بی اطلاع باشند).

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول؛ ج ۲؛ ص ۹۴

۲. مناهج الوصول إلى علم الأصول؛ ج ۲؛ ص ۹۵



إن قلت: در صورتی که فرد دوم مبعوض است، چنین نوع امر کردن، خلاف حکمت است چراکه احتمال انجام فرد دوم را نفی نمی کند.

قلت: این احتمال هم در صورتی که احد من المكلفین، مورد خطاب است، می رود و لذا باید بگوییم در صورتی که فرد دوم مبعوض است، آمر باید به صراحت متذکر شود که تنها یک فرد را می خواهد تا مکلفین بدانند و تفحص کنند که آیا دیگری انجام داده است یا نه؟

۲) سابقا گفته ایم که فرد من المكلفین و فرد مردد (که در اینجا بر خلاف اصطلاح فلسفی آن به کار رفته است) وجود خارجی ندارند تا بتوان به آنها امر کرد و از این حیث بین واجب تخییری و واجب کفایی تفاوت است چراکه در واجب تخییری، مکلف به «احد من الطرفين» است و این ممکن است ولی در واجب کفایی، مکلف را «فرد من المكلفین» تصویر می کنند در حالیکه «تشخص مکلف» از مقومات تکلیف است چراکه تکلیف قائم به شخص مکلف و مکلف است در حالیکه «مکلف به» باید متشخص نباشد.

جمع بندی نهایی واجب کفایی:

در میان فروض مطرح شده تنها آنچه را از مرحوم اصفهانی خواندیم، قابل قبول می دانیم اما در همان مورد هم باید نکته ای را متذکر شویم:

سقوط تکلیف حکم عقل است، به این معنی که عقل وقتی تطابق مآتی به با مأمور به را یافت، حکم به اطاعت کرده و در این صورت حکم به سقوط تکلیف می کند و وقتی چنین تطابقی را نیافت، حکم به عدم سقوط تکلیف می کند و اگر زمان اطاعت گذشت و عمل انجام نشده بود، حکم به عصیان و سقوط تکلیف می کند. پس شارع نمی تواند حکم به سقوط تکلیف کند بلکه شارع می تواند تکلیف را بردارد. یعنی - چنانکه از مرحوم صدر خواندیم - حکم به ترخیص نماید.

پس: واجب کفایی، آن واجبی است که در آن همه مخاطبین، مکلف هستند ولی با «اتیان تعداد مورد نیاز» آمر، بقیه مکلفین را ترخیص کرده است. و واجب عینی، واجبی است که چنین ترخیصی در آن نشده است.

توجه شود که «اتیان تعداد مورد نیاز» اشاره به آن نکته دارد که در بعضی از واجب های کفایی، آنچه واجب است بیش از یک فرد از مکلف به است. مثلا در تفقه در دین «طائفه» باید چنین کنند هم چنین است اموری که عدمشان اخلال نظام را پدید می آورد.



نکته پایانی:

در صورتی که شک کردیم که آیا واجبی، واجب کفایی است یا واجب عینی:

(۱) اطلاق لفظی نداریم چراکه هیأت امر، وجوب را پدید می آورد و بس و وجوب، در واجب کفایی و واجب عینی یکسان است؛ وجوب در این دو تفاوتی با یکدیگر ندارند و تفاوت آنها به بودن یا نبودن ترخیص است که حکمی مجزا می باشد.

(۲) اطلاق مقامی موجود است. به این معنی که چون شارع در مقام بیان تمام مراد خود است و حکم دوم (ترخیص) را بیان نکرده است، می گوییم پس حکم دوم موجود نیست و این از اصول عقلایی است.

(۳) انصراف در اینجا راه ندارد چراکه کثرت هر دو نوع واجب مانع از انصراف طرف دیگر است.

(۴) اما مبنای امام خمینی در اصالة النفسیه در اینجا جاری نیست چراکه وقتی اطلاق مقامی در ما نحن فیه موجود است، آمر به همان اطلاق مقامی اتکا می کند و لازم نیست تا به «وجوب اشتغال ذمه» اتکا کند.



